

نشریه علمی پژوهش‌های زبان و ترجمه فرانسه، دوره سوم، شماره دوم (پیاپی ۵)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

## خوانش جامعه‌شناختی دوشه‌ای پرستوهای کابل اثر یاسمینا خضراء

مقاله پژوهشی

فرانک زنده

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

شهرزاد ماکویی (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

### چکیده

پرستوهای کابل اولین اثر از سه‌گانه یاسمینا خضراء، نویسنده الجزایری است که در سال ۲۰۰۲ به چاپ رسید. این اثر روایت‌گر ترس‌ها و رنج‌های مردم کابل در دوران طالبان است. آنچه نویسنده سعی در به تصویر کشیدن آن دارد، زندگی اسفناک مردم افغانستان در زمان حکومت طالبان است. این مقاله بر آن است تا با استفاده از نقد جامعه‌شناختی کلود دوشه که بر مبنای تحلیل متن است، به مطالعه گفتمان‌های اجتماعی پرستوهای کابل بپردازد. از نظر دوشه منتقد از محتوای ظاهری اثر عبور می‌کند و به بررسی ساختارهایی در اثر می‌پردازد که در تولید محتوا و چهارچوب آن نقش دارند. از این رو، در این مقاله برآنیم تا با کاربرد این روش به مطالعه گفتمان‌های اجتماعی متن بپردازیم که عبارتند از: خانواده، زن، فقر و ویرانی و سپس با یافتن مفهوم نشانه‌ها و ناگفته‌هایی که در ذیل هر مکان، شخص و یا هر دالی در متن نهفته است، به تحلیل جامعه‌نگار این اثر که عبارت است از افراط‌گرایی و خشونت دست یابیم، با این رهیافت که جامعه متن، بازتاب همان جامعه مرجع؛ یعنی جامعه افغانستان تحت سلطه طالبان است و ناکامی‌ها و در نهایت نابودی مردم این کشور را از نگاه راوی به تصویر می‌کشد. **کلیدواژه‌ها:** نقد جامعه‌شناختی، دوشه، جامعه متن، گفتمان اجتماعی، پرستوهای کابل.

<sup>1</sup>. E-mail: Drmakoui@gmail.co DOI: <https://doi.org/10.22067/RLTF.2021.32528.0>  
<https://orcid.org/0000-0002-3110-9362>

## ۱. مقدمه

پرستوهای کابل<sup>۱</sup> اولین رمان از سه‌گانه یاسمینا خضراء<sup>۲</sup> نویسنده الجزایری الاصل معاصر است که بخش قابل توجهی از آثارش بازتاب شرایط اجتماعی-سیاسی کشورهای اسلامی در مقابله با تروریسم است. این اثر ترسیم‌کننده اوضاع نابسامان و اسفناک مردم کابل در زمان حکومت افراط‌گرایان طالبان است. از این رو، می‌توانیم با خوانش جامعه‌شناختی پرستوهای کابل، رنج‌ها و سرخوردگی‌های مردم افغانستان را در زمان اشغال طالبان نشان دهیم و بر این نکته تأکید کنیم در جامعه‌ای که افراط‌گری بر آن حاکم است، خشونت به‌عنوان ثمره آن دامنگیر جامعه و همه نهادهای حیاتی آن خواهد شد و عاقبت کار چیزی جز نیستی و زوال مردم نیست. دورمان بعدی این نویسنده به وضوح دخالت کشورهای غربی را در شکل‌گیری تروریسم در کشورهای اسلامی و تعریف متفاوت این پدیده را از نگاه او نشان می‌دهد.

همان‌گونه که می‌بینیم ماهیت آثار یاسمینا خضراء بستر مناسبی را جهت خوانش جامعه‌شناختی آثار این نویسنده فراهم می‌کند. نقد جامعه‌شناختی ادبیات گرچه یکی از شیوه‌های نوین در مطالعات ادبی است؛ اما «آنچه در نقد جامعه‌شناختی ادبیات از اهمیت بیشتری برخوردار است، انعکاس تصویر جامعه در جهان تخیلی و هنری اثر ادبی و شکل‌های مختلف آن است» (عسگری حسنگلو، ۱۳۸۶: ۴۳). اهمیت تجربه اجتماعی به‌قدری است که ژان دووینیو<sup>۳</sup> نظریه‌پرداز جامعه‌شناسی هنر درباره آن می‌گوید:

ریشه‌داشتن هنر در تجربه اجتماعی فقط یک واقعیت ساده پذیرفته‌شده یا یک ویژگی ثانوی نیست که تنها به‌عنوان عاملی اضافی در تحلیل آفرینش هنری به حساب آورده شود. این واقعیت یکی از بخش‌های بنیادی و حیاتی اثر هنری است و فقط جهل یا غرض می‌تواند جدایی دو عامل هنر و تجربه اجتماعی را از هم توجیه کند (دووینیو، ۱۳۷۹: ۷۵).

ارائه تعریف دقیق و واحد از این شاخه امکان‌پذیر نیست؛ زیرا تعاریف دانشگاهی متعدد و نظریه‌پردازان مختلفی در این زمینه فعالیت دارند. به اعتقاد پی‌یر زیما که در زمینه جامعه‌شناسی متون ادبی فعالیت می‌کند، نقد جامعه‌شناختی «مجموعه‌ای از رویکردهای متعدد و ناهماهنگ است که ارائه تعریف دقیق و واحد از آن غیرممکن است» (زیما، ۱۸۹۴: ۲۱۸۰). در این بین تعریف ارائه‌شده از سوی کلود دوشه<sup>۴</sup> به‌عنوان یکی از کاربردی‌ترین

<sup>1</sup> Les Hirondelles de Kaboul

<sup>2</sup> Yasmina Khadra

<sup>3</sup> Jean Duvignaud

<sup>4</sup> Claude Duchet

روش‌های نقد در این حوزه تلقی می‌شود. از نظر او نقد جامعه‌شناختی<sup>۱</sup> نوعی تحلیل جامعه‌معناشناختی متن ادبی است که هدفش واکاوی زیرساخت‌های جامعه‌خاستگاه اثر است. این رویکرد شیوه‌ای از نقد ادبی است که در سال‌های آغاز قرن نوزدهم میلادی به حوزه نقد ادبی راه پیدا کرد و در دهه هفتاد شکل مدونی به خود گرفت. رژین روبن<sup>۲</sup> و مارک آنژنو<sup>۳</sup> نیز که از چهره‌های شاخص مکتب موتترال هستند، مطالعاتشان را به تحلیل معناشناختی گفتمان اجتماعی موجود در متن اختصاص داده‌اند. آنچه نباید از نظر دور داشت این است که نقطه مشترک همه این مطالعات متن است (آذری ازغندی، فارسیان و هادی تقی، ۱۳۹۴: ۱۲۱).

اینک با طرح این دیدگاه‌ها، در تحلیل پرستوهای کابل، بنا داریم روش خود را براساس تحلیل این اثر از خلال آرای کلود دوشه که به تحلیل جامعه‌شناختی متن می‌پردازد، قرار دهیم. از آنجایی که براساس آرای کلود دوشه برای تحلیل جامعه‌شناختی باید متن اثر مورد تحلیل قرار گیرد، پس ما نیز برای خوانش جامعه‌شناختی پرستوهای کابل، متن آن را مورد تحلیل قرار می‌دهیم. در این روش هر گفته، ناگفته و حتی کم‌گفته‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد. برای نیل به این هدف باید هم به درون متن توجه کنیم و هم به پیرامون و جامعه‌ای که اثر مولود آن است؛ زیرا هدف مطالعه ما دستیابی به مطالعه جامعه‌جویی پرستوهای کابل است. در این خصوص دوشه می‌گوید:

نقد جامعه‌شناختی همواره در پی آن است که خود را از حصار و محدودیت دور نگه دارد و با جست‌وجوی جامعه به دنبال همه آن مطالبی است که در متن موجودند و همه تلاش خود را به کار می‌گیرند تا از آن خارج شوند (دوشه، ۱۹۷۱: ۵).

در این روش، منتقد مطالعاتش را روی خود متن متمرکز می‌کند و عوامل و عناصر اجتماعی را از ورای متن جست‌وجو می‌کند. همان‌گونه که مارک آنژنو گفته است: «نقد جامعه‌شناختی مربوط است به هر آنچه که در جامعه گفته و نوشته شده است و هر آنچه که به چاپ رسیده است» (آنژنو، ۱۹۸۹: ۱). طبق گفته پی‌یر پوپویک<sup>۴</sup> هدف از این نقد، پیوستن به اجتماعی بودن متن است: «نقد جامعه‌شناختی به دنبال آن است که چگونه یک متن ادبی جملات تصاویر و مکالمات را ترکیب می‌کند تا بتواند جامعه را به تصویر بکشد» (پوپویک، ۱۹۹۴: ۸۴).

قبل از پرداختن به این موارد ذکر این نکته ضروری است که در سال‌های اخیر مقالات مختلفی در زمینه تحلیل یک اثر براساس نقد جامعه‌شناختی کلود دوشه ارائه شده که از آن جمله می‌توان به خوانش جامعه‌شناختی مرگ

<sup>1</sup> Sociocritique

<sup>2</sup> Régine Robin

<sup>3</sup> Marc Angenot

<sup>4</sup> Pierre Popovic

قسطنی لویی فردینان سلین (۱۳۹۴) به کوشش فارسیان و ریشه‌های آسمان رومن گری (۱۳۹۸) به کوشش جواری اشاره کرد. ابراهیم سلیمی کوچی نیز مقاله‌ای به زبان فرانسه با عنوان «خوانش دوشه‌ای از ترس و لرز غلامحسین ساعدی» (۱۳۹۳) ارائه داده است که بیشتر به توضیح نظری این روش می‌پردازد.

## ۲. بحث و بررسی

گفتیم که هدف ما در این مقاله، جامعه‌شناختی رمان پرستوهای کابل طبق آرای کلود دوشه است. این واژه در سال ۱۹۷۱ از سوی کلود دوشه ابداع شد. هدف این روش، بررسی حضور نشانه‌های جامعه در متن است. در واقع، «نقد جامعه‌شناختی آثار را به‌عنوان ابزارهای اجتماعی تلقی می‌کند که که زائیده سیستمی کلی هستند که در آن به وجود آمده‌اند و هم تولیدکننده تصاویر، ایده‌ها، جملات و کلیشه‌هایی هستند که در اجتماع وجود دارد» (دوشه، ۱۹۷۳: ۱۰۷). به گفته ادmond کرو، کلود دوشه در تحلیل جامعه‌شناختی «تمام تلاش‌های خود را در تحلیل متنی که از قبل داده شده، متمرکز می‌کند و بر روی بازنمودهای اجتماعی متن کار می‌کند» (ادموند کرو، ۲۰۰۳: ۴۰).

مفاهیم تحلیلی نقد جامعه‌شناختی دوشه‌ای عبارتند از:

جامعه متن: امکان بررسی واقعیات اجتماعی را از طریق متن فراهم می‌کند. جامعه متن، جهانی ساختگی را خلق می‌کند که از طریق آن واقعیت‌های انسانی منعکس می‌شوند. به این ترتیب، جامعه متن مانند آینه‌ای وقایع اجتماعی را منعکس می‌کند و گفتمان‌های اجتماعی را با موضوعات متن ترسیم می‌کند. جامعه مرجع: طبق نظر کلود دوشه جامعه متن بازتاب جامعه واقعی است که در خارج از متن ادبی موجود است و از آن به‌عنوان جامعه مرجع نام برده می‌شود.

جامعه‌نگار: عامل اصلی بررسی یک اثر در حوزه نقد جامعه‌شناختی است. این مفهوم حتی گفتمان‌های اجتماعی موجود در متن را شکل می‌بخشد. براساس تعریف کلود دوشه جامعه‌نگار «مجموعه‌ای مبهم، ناپایدار و متناقض از بازنمودهای جزئی است که حول یک درون‌مایه که خود با مجموعه اطراف در تناقض است، قرار دارند و هر یک بر روی دیگری تأثیر متقابل می‌گذارند (تورنیه، ۱۹۹۳: ۴۹).

## ۱.۲. گفتمان‌های اجتماعی

همان‌گونه که گفتیم برای ورود به دنیای اجتماعی متن، نخست باید گفتمان‌های اجتماعی تنیده در متن را بشناسیم. در ادبیات، گفتمان، اصطلاحی رایج و پرمراجعه است. این رواج به حدی است که گفتمان یکی از سه کلمه رایج در علوم انسانی به شمار می‌رود و تحلیل گفتمان به‌عنوان یک روش پژوهشی، عنوان مشترکی برای مجموعه‌ای از روش‌های مختلف و گاه متضاد است (حاجلی، ۱۳۹۴: ۶۳).

مارک آنژنو، نظریه‌پرداز اجتماعی، نظریه گفتمان اجتماعی را در سال ۱۹۸۹ در اولین اثر خود به نام حالتی از گفتمان اجتماعی<sup>۱</sup> مطرح کرد. او معتقد است بین گفتمان اجتماعی و شرایط اجتماعی پیوندی ناگسستی قرار دارد. از دیدگاه آنژنو گفتمان اجتماعی مجموعه‌ای از گفتمان‌هاست که «به‌صورت ترکیبی منسجم تحول می‌یابد» (آنژنو و کرو، ۱۹۹۲: ۲۲).

ما نیز برای دستیابی به این منظور باید گفتمان‌های اجتماعی موجود در متن رمان پرستوهای کابل را جست‌وجو و مورد بحث قرار دهیم. مهم‌ترین این گفتمان‌ها عبارتند از: خانواده، زن، فقر و ویرانی. حال به‌منظور شناخت گفتمان‌های اجتماعی موجود در متن پرستوهای کابل ابتدا باید بررسی کنیم که چه اشخاص و یا چه گروه‌های اجتماعی در متن سخن می‌گویند؟ در چه فضای تاریخی-اجتماعی؟ و در واکنش به چه شرایط و مقتضیاتی؟

## ۲.۲. گفتمان خانواده

خانواده ساختاری است که بیش از هر نهادی در پرستوهای کابل به چشم می‌خورد. در واقع داستان حول محور دو زوج شکل می‌گیرد. راوی با سخن‌گفتن و مطرح‌کردن مصایب و رنج‌های دو خانواده به‌عنوان حساس‌ترین نهاد اجتماع، بر حساسیت مخاطب برای ترسیم‌کردن رنج‌های مردم افغانستان در زمان حکومت طالبان می‌افزاید. به‌این ترتیب، خانواده نقش مهمی را در جامعه تصویر شده در متن اثر ایفا می‌کند.

این گفتمان حقایقی را درباره اعضای خانواده مطرح می‌کند که بیانگر تأثیر آنها از قوانین اجتماع و در نهایت شکست در برابر آن است. در واقع ماهیت این قوانین به‌گونه‌ای است که به‌رغم اینکه این دو خانواده به دو طبقه اجتماعی متفاوت تعلق دارند؛ ولی کاملاً از آن متأثرند و در نهایت نیز محکوم آن قوانین می‌شوند. زوج نخست، زنیرا و همسرش محسن هر دو جوان، تحصیل‌کرده و از طبقه مرفهی هستند که همه‌چیز خود

<sup>۱</sup> Un état du discours social

را در جنگ از دست داده‌اند. محسن زمانی که در دانشگاه درس می‌خوانده، دلباخته زیبایی کم‌نظیر زنی را می‌شود و زنی را نیز دلباخته جسارت و صداقت محسن می‌شود و خیلی زود در جوانی ازدواج می‌کنند. زنی را دانشجوی حقوق بوده و سودای قضاوت در سر می‌پرورانده است. محسن علوم سیاسی خوانده؛ ولی در شرایط فعلی هر دو خانه‌نشین شده‌اند. این دو تسلیم قوانین متعصبانه طالبان نشده‌اند و به آن اعتقادی هم ندارند و تنها با امید و عشق به حضور در کنار یکدیگر تن به این زندگی داده‌اند. زنی را جایی خطاب به محسن می‌گوید: «چیز چندانی برای خوردن نداریم و از برنامه‌ریزی برای آینده دست برداشته‌ایم؛ اما با هم هستیم محسن، برای ما همین مهم است. ما با هم هستیم و بناب این می‌توانیم پشت یکدیگر باشیم» (خضراء، ۱۳۹۴: ۴۹).

این زوج به‌رغم مشکلات همچنان به یکدیگر علاقه‌مندند؛ حتی وقتی محسن به همسرش اعتراف می‌کند که در مراسم سنگسار زنی خطاکار شرکت کرده و به اوسنگ پرتاب نموده، زنی را به‌رغم اعلام تفرز این کار و قهر با همسرش، فردای آن روز برایش صبحانه می‌آورد و وانمود می‌کند که گویا اتفاقی نیفتاده، «محسن بکه می‌خورد؛ زنی را طوری صحبت می‌کند که انگار نه انگار اتفاقی افتاده است. صدایش ملایم و کم‌وبیش مادرانه است» (همان: ۹۰) درمقابل، محسن حتی این قهر کوتاه را نمی‌تواند تحمل کند؛ از بخشش زنی به‌قدری به وجد می‌آید که نزدیک است لقمه غذا خفه‌اش کند؛ چون می‌داند که زنی «او آخرین حلقه زنجیر ارتباط شوهرش با این دنیا است» (خضراء، ۱۳۹۴: ۹۰).

در مورد واکنش زنی، او می‌داند که شرایط خطرناکی است و اگر سخت‌گیری کند همه با هم در این ورطه فرومی‌روند. رفتار محسن در این قضیه و قاطی شدنش با مردم در مراسم سنگسار برای زنی باهوش و حساس است، یک زنگ خطر است؛ «رفتار محسن نشان می‌دهد همه چیز می‌تواند بی‌هشدار و خلاف شناخت آدم تغییر کند» (خضراء، ۱۳۹۴: ۸۸).

این گفتمان حقایقی را درباره تأثیر بی‌چون‌وچرای قوانین اجتماع بر افراد جامعه بیان می‌کند. محسن جوانی تحصیل‌کرده بدون نیت، با فرارگرفتن در شرایطی که جامعه ایجاب کرده، در مراسم سنگسار زنی شرکت می‌کند و حتی به‌صورت زن سنگ می‌زند:

زن بدکاره‌ای را در میدان شهر سنگسار کردند. نمی‌دانم چطور؛ ولی من هم به جمع منحنی پیوستم که برای ریختن خون او غوغا می‌کرد ... من هم چند سنگ برداشتم -بله خودم- و به طرفش پرتاب کردم. امروز صبح، زنی را، چون جمعیت فریاد می‌زد، من هم فریاد زدم و چون خون می‌خواست، من هم برای خونریزی فریاد زدم (خضراء، ۱۳۹۴: ۵۱).

در مقابل این دو، زوج دیگری قرار می‌گیرند؛ مسرت همسر عتیق شوکت، زنی است که ویژگی خاصی ندارد؛ نه زیبا است و نه تحصیل‌کرده «صورتش تکیده و پرچروک است و لب‌هایش از طراوت افتاده. چشمانش مات و یخ‌زده است» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۳۷-۱۳۶). او در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی پرستار بوده و جان عتیق را نجات داده است، این انسان‌دوستی از چشم عتیق دور نمانده و او را به همسری گرفته؛ اما اکنون چند سالی است به دلیل بیماری نامعلومی گوشه‌ای از خانه افتاده است. مسرت از شرایط خود آگاه است. از طرفی، بی‌توجهی همسرش او را آزار می‌دهد. عتیق تنها شب‌ها و آن هم برای استراحت به منزل می‌آید و تمایلی برای صحبت با او ندارد؛ «حالا که به او احتیاج دارد، بی‌شرمانه از کنارش می‌گریزد و چپ و راست دنبال چیزهایی می‌رود که فکرش را از او منحرف می‌کنند» (خضراء، ۱۳۹۴: ۶۴).

عتیق شوکت هم چهل‌سالگی را پشت سر گذاشته؛ ولی بسیار تکیده‌تر از سنش به نظر می‌رسد و چهره خوشایندی ندارد «مسرت به شوهرش که هنگام خوردن ملج‌ملوچ ناخوشایندی راه می‌اندازد نگاه می‌کند ... به تاسی سرش که از وسط به دو طرف گسترده شده و گودی زشتی آن را می‌نمایاند» (خضراء، ۱۳۹۴: ۷۱). عتیق چندسالی است که از سوی طالبان به نگهداری زندان گمارده شده است. مردی مطیع که صادقانه ایدئولوژی آنان را پذیرفته؛ ولی مدتی است سردرگم و پریشان است، حتی درباره عقایدش نسبت به طالبان نیز به شک و تردید افتاده است. برای عتیق مدتی است زندگی یکنواخت شده؛ به‌علاوه، بیماری همسرش هم او را کلافه کرده است و حتی جایی از خداوند می‌خواهد که اگر صلاح می‌داند، او را از این دنیا ببرد، درعین حال، نسبت به او احساس دین می‌کند: «آیا فداکاری او را در حق خودش ... فراموش کرده؟ چطور هفته‌های بی‌پایان او را پنهان و از او مراقبت نموده؟ چطور سوار قاطرش کرده و توی برف از منطقه دشمن گذرانده و آن همه راه را تا پیشاور طی کرده؟» (خضراء، ۱۳۹۴: ۶۴).

در مقابل محسن رحمت که هرگاه خسته می‌شود به خانه‌اش پناه می‌برد تا همسرش زینرا را ببیند، عتیق از خانه و زندگی‌اش بیزار است. در زندان که دخمه‌ای تنگ و تاریک با سقفی کوتاه است، نگهداری مردان یا زنانی است که دیر یا زود توسط طالبان اعدام و یا سنگسار می‌شوند و در خانه هم گرفتار زنی بیمار است که مدت‌هاست گوشه‌خانه افتاده و قادر به انجام کاری نیست. به هر دری می‌زند تا دوست و یا آشنایی پیدا کند تا با او هم کلام شود؛ بلکه از این راه زمان بگذرد و دیرتر به خانه برود: «بغض گلویش را می‌فشرد. برای اینکه بغضش نترکد، مشت‌هایش را به‌شدت گره می‌کند. خسته است. خسته از حرکت در این دایره، دویدن دنبال حلقه‌های دود، خسته از این روزهای ملال‌انگیز. خور و خوابی تکراری در جهانی تاریک و دشمن‌خو» (خضراء، ۱۳۹۴: ۶۵).

## ۳.۲. گفتمان زن

گفتمان زن یکی دیگر از گفتمان‌هایی است که در تمام طول رمان به چشم می‌خورد. یاسمینا خضرآء با برجسته‌کردن گفتمان زن توجه ویژه خود را به این گروه اجتماعی نشان می‌دهد و توجه مخاطب را معطوف به تأثیر جامعه بر وضعیت زنان می‌کند.

مسرت نمونهٔ کامل یک زن از خودگذشته و فداکار است. او در زمان اشغال کشورش به دست ارتش شوروی، پرستار بوده و توانسته زندگی عتیق را با تحمل رنج فراوان نجات دهد و اینک که بیست سال از زندگی مشترکشان می‌گذرد، به بیماری سختی مبتلا شده و به نظر می‌رسد روزهای آخر زندگی خود را سپری می‌کند. او که به خوبی از بی‌توجهی و خستگی عتیق نسبت به خود آگاه است، سعی می‌کند به‌رغم بیماری از جا برخیزد، خانه را مرتب کند و غذای همسرش را آماده کند. عتیق نیز از این وضعیت خسته شده و به نظر می‌رسد دیگر تحمل این زندگی را ندارد. در اوایل داستان هم که میرزاشاه، دوست دوران کودکی‌اش از او دلیل سردرگمی‌اش را می‌پرسد و عتیق می‌گوید که زنش بیمار است، میرزا شاه به‌راحتی می‌گوید: «خوب طلاقش بده» (خضرآء، ۱۳۹۴: ۴۰) و در پاسخ وقتی عتیق با سادگی به او یادآوری می‌کند که همسرش جاننش را نجات داده، ادامه می‌دهد:

کاری که تو در قبال آن انجام دادی صد بار ارزشمندتر بود، با او ازدواج کردی، درحالی‌که پیردختری بود که سه سال هم از تو بزرگ‌تر بود... او باید وقتی کفش‌هایت را درمی‌آوری، پاهایت را صد بار ببوسد. هیچ چیز باارزشی ندارد غیر از اینکه زن حرف‌گوش کنی است (خضرآء، ۱۳۹۴: ۴۰).

او در ادامه برای تشویق عتیق به طلاق همسرش می‌گوید:

عتیق بیچاره، من چهار تا زن گرفتم؛ اولی بیست و پنج سال پیش و آخرین نه ماه پیش... با لگد پرتش کن بیرون و برای خودت یک باکرة سالم بگیر که بداند دهانش را چطور ببندد و به سرورش چطور خدمت کند (خضرآء، ۱۳۹۴: ۴۲).

این گفت‌وگو نشان می‌دهد که تفکر حاکم بر جامعه نه تنها زنان را فروتر از مردان می‌بیند؛ بلکه در این ایدئولوژی اساساً زن ابزاری برای رفع نیازهای مرد است.

در ادامه پس از آشتی زنیرا با محسن او از همسرش می‌خواهد که به یاد روزهای خوش گذشته به گردش بروند. هنوز خیلی از منزل دور نشده‌اند که مسئله‌ای باعث خندهٔ آنها می‌شود و همین لحظه است که شلاق



یکی از افراد طالبان بر صورت محسن فرود می‌آید و خطاب به آنها می‌گوید «فکر می‌کنید توی سیرک هستید؟ طالبان ضربه شلاقی به کپل زنی را می‌زند. آهای دست بهش زن!» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۰۶). وقتی هم که از محسن علت بیرون آمدنشان را می‌پرسد و او به دروغ می‌گوید که قرار است همسرش را به خانه پدر و مادرش ببرد. پاسبان طالبان می‌گوید: «پس مثل یک مرد بیفت جلو یادش بده وقتی با یکی حرف می‌زنی، خودش را کنار بکش» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۰۷). خضراء با نقل این وقایع با مهارت تمام نوع برخورد افراد طالبان با زنان را به تصویر می‌کشد؛ زیرا در زمان حکومت آنها زنان به هیچ عنوان حق خروج از خانه بدون داشتن روبند و بدون همراهی محارم خود را نداشتند، حتی حق نداشتند با صدای بلند بخندند و یا صحبت کنند. این دیدگاه نسبت به زنان در سایر شخصیت‌های اثر هم به چشم می‌خورد؛ برای مثال وقتی کاظم عبدالجبار که از نیروهای طالبان و از دوستان عتیق است، از مراسم خاکسپاری مادرش برمی‌گردد و راننده‌اش از او می‌پرسد که آیا دلت برای مادرت تنگ شده، می‌گوید:

شاید، ولی نه گوشش می‌شنید و نه چشمش می‌دید. راستش را بگویم خاطره‌ای ازش ندارم ... برای من او زنی بود که مرا به دنیا آورد. چهارده تا بچه داشت و من ششمی بودم ... پیرمرد به این دلیل با او ازدواج کرده که هرگز در فرمان‌هایش چون و چرا نکرد (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۲۳).

راننده جوان هم با وجودی که از خونسردی رئیس خود نسبت به مادرش تعجب می‌کند؛ ولی موضع خیلی متفاوتی از رئیس خود ندارد، می‌گوید:

من هیچ وقت مادرم را ندیدم. موقع زاییدن من مرد. چهارده سالش بود ... بابام هنوز هم پس از سال‌ها و چهار بار ازدواج فکر مادرم رهایش نمی‌کند. مادرم پیش از مرگ خیلی زجر کشید ... قسم می‌خورم گاهی نفسش را روی صورتم حس می‌کنم. حالا در کمتر از یک سال سه بار ازدواج کردم (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۲۵).

خضراء ایدئولوژی طالبان را درباره زنان به خوبی در گفت‌وگوهای افراد وابسته به این گروه نشان می‌دهد. در واقع در ذهنیت طالبانی، شیئی انگاری زن و ابزاری دیدن او امری جوهری است. این ذهنیت نمی‌تواند زنی را تصور کند که دانش بیاموزد و جایگاه اجتماعی داشته باشد.

تنها شخصی که تفکر طالبان را نپذیرفته، زنی است. او زنی است سرزنده و مسلمانی روشنفکر و از قبل هم روسری بر سر می‌کرده؛ ولی روحیاتش با برقع اجباری طالبان سازگار نیست، پس ترجیح می‌دهد در شرایط فعلی حتی برای گردش هم از خانه خارج نشود. او زمانی که از سوی افراد طالبان مورد اهانت قرار

می‌گیرد و در ماندگی همسرش را در دفاع از خود می‌بیند، زخم خورده و عصبانی به خانه برمی‌گردد. واکنش افراطی زنیرا در پوشاندن چهره‌اش با برقع در مقابل همسرش در ابتدا با التماس محسن مواجه می‌شود: «صورتت تنها خورشید زندگی من است. آن را از من نپوشان» (همان: ۱۴۷)؛ ولی در نهایت به درگیری بین او و همسرش می‌انجامد. محسن سرش به دیوار می‌خورد و می‌میرد و زنیرا به زندانی می‌افتد که عتیق زندان‌بان آن است.

درباره عتیق، گرچه احساسات و عواطف انسانی بیشتری نسبت به هم‌کیشان خود دارد؛ ولی همچنان زن در نظر او جایگاهی درخور ندارد. عتیق که مدتی است بیماری مسرت و پرس‌وجوهای او درخصوص بیماری‌اش کلافه‌اش کرده، دل‌ودماغ رفتن به خانه را ندارد، پس به کنج زندان می‌خزد تا هم از دست مسرت رها شود و هم نگهبان زنی باشد که امروز صبح به جرم قتل همسرش به زندان آورده شده تا چند روز دیگر اعدام شود. عتیق مردی است که توجهی به زن‌ها ندارد؛ ولی حالا در دل نیمه‌شب، چشمش به زنیرا می‌افتد که آن روز صبح به جرم قتل همسرش به زندان افتاده و در وسط سلول بدون روپند دعا می‌خواند: «و حالا ناگهان برقی می‌افتد و معجزه‌ای رخ می‌دهد. صورت یک زن محسوس و ملموس و کامل درست جلوی چشم اوست؟ ... دیری است که از دیدن چنین صحنه‌هایی منع شده و پذیرفته حتی مجاز نیست خوابشان را هم ببیند» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۶۳). عتیق دل‌باخته زنیرا می‌شود. مسرت که متوجه آشفتگی همسرش می‌شود به راز عتیق پی می‌برد. او در کمال ناباوری، صورت همسرش را میان دست‌هایش می‌گیرد و از او می‌خواهد که دست زندانی را بگیرد و با یکدیگر فرار کنند، عتیق مخالفت می‌کند و می‌گوید دستگیرمان می‌کنند و هر دویمان را سنگسار می‌کنند. مسرت قبل از اعدام به دیدن همسرش در زندان می‌رود و پیشنهاد هولناکی به او می‌دهد. اوج ایثار و فداکاری در داستان به دست زنی دردمند و بیمار صورت می‌گیرد که به‌رغم اینکه سال‌های قبل جان همسرش را به زحمت نجات داده و هیچ‌گاه از او محبتی درخور ندیده، بار همه بی‌مهری‌ها را بر دوش می‌گیرد و می‌گوید: «من به‌هرحال محکوم به مرگم. چند روز دیگر یا دست بالا چند هفته دیگر مرضی که تنم را خورده، کلکم را می‌کند» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۹۸) و بعد پیشنهاد می‌دهد جایش را با زندانی عوض کند: «پیش از آنکه برای بردنش بیایند، توی دفترت در به رویش بیند. من می‌روم توی سلولش. چیزی جز تعویض یک برقع با دیگری نیست» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۹۸).

به این ترتیب، مسرت که نماد فداکاری در پرستوهای کابل است، در نهایت به خاطر عشقی که همسرش نسبت به دیگری پیدا کرده، خود را قربانی رسیدن او به زن مورد علاقه‌اش می‌کند. زنیرا دیگر قربانی خشونت طالبان، بی‌خبر از نقشه هولناک مسرت، در ازدحام جمعیت مراسم اعدام گم می‌شود و سرنوشت نامعلومی

پیدا می‌کند و این پایان غم‌انگیز زنان پرستوهای کابل است.

#### ۴.۲. گفتمان فقر و ویرانی

گفتمان فقر و ویرانی همان‌گونه که انتظار می‌رود، با مهارت تمام شرایط تأسف بار مردم را در جامعه رمان به تصویر می‌کشد. خضراء فقر را نه تنها در زندگی مادی؛ بلکه جزئی از تفکر انسان‌ها در جامعه متن به تصویر می‌کشد؛ «انگار همه جهان در حال فساد و ویرانی است و این فساد از اینجا به همه جا می‌گسترده؛ از سرزمین پشتوها، آنجا که ویرانی با گام‌هایی یکنواخت و بی‌امان، حتی به درون آگاهی و شعور انسان‌ها می‌خزد» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۴).

همان‌گونه که این نقل‌قول‌ها نشان می‌دهد، همه فضای داستان درگیر جنگ و تبعات مرگبار آن است. در همین مکان محسن رحمت هم از بیکاری در حال قدم‌زدن است. راوی شرایط را این‌گونه توصیف می‌کند: «محسن نمی‌داند کجا برود، یا با بیکاری چه کند. هرروز، با شروع صبح در مناطق ویران شهر آشفته‌حال و با صورتی خالی از احساس سرگردان می‌شود» (خضراء، ۱۳۹۴: ۲۲). «این روزها بولوارهای کابل دیگر تماشایی نیست. نماهای اسکلتی که به قدرت معجزه هنوز سرپاست، گواهی می‌دهد که کافه‌ها، غذاخوری‌ها، خانه‌ها و ساختمان‌ها همه دود شده‌اند» (خضراء، ۱۳۹۴: ۲۳).

این چند نقل‌قول از ابتدای پرستوهای کابل در توصیف شهر به‌خوبی شرایط کابل را به‌عنوان یک شهر آشفته و ویران نشان می‌دهد. شهری که زمانی نماد زیبایی بوده و با بغداد و دمشق مقایسه می‌شده و اکنون جز خرابه‌ای از آن باقی نمانده است.

اصولاً در پرستوهای کابل طبقات مختلف اجتماعی وجود ندارد؛ همه مردم گرفتار فقر و ویرانی ناشی از جنگ‌های متعددند و این قضیه به‌خوبی توسط راوی ترسیم شده است؛ همه فضای شهری درگیر فقر و تنگدستی است و هیچ کجا اثری از تجمل معمول در زندگی آدم‌ها به چشم نمی‌خورد. ویرانی و فقر حتی شامل اماکن مذهبی و مساجد هم می‌شود. مردمی که برای ادای نماز به مسجد آمده‌اند، این‌گونه ترسیم شده‌اند:

سالخوردگان این قسمت شهر از حقارت و گدایی از پا درآمده‌اند، از بام تا شام فاتحه می‌خوانند و به گوشه‌ای از لباس رهگذران چنگ می‌زنند. غروب‌ها در جاهایی که عده‌ای آدم خیر برای بیوه‌زن‌ها و یتیم‌ها کاسه‌ای برنج می‌گذارند، جمع می‌شوند و منتظر علامتی برای حمله به شکار می‌مانند و عارشان نمی‌آید که آنها را در حال کشمکش یا گدایی لقمه‌ای ببینند (خضراء، ۱۳۹۴: ۵۶).

مردم کوچه و بازار بهترین نمونه فقر و فلاکت در کابل هستند:

ارابه‌ها و وانت‌ها در بازار بزرگ شهر به هم می‌رسند. پر از جعبه‌های نیم خالی یا محصولات بی‌رونق مزارع تهربار محلی ... در وانت‌ها مسافرانی سوارند که مثل ماهی کنسرو روی هم چیده‌اند ... همه جا بچه‌ها ویلانند؛ صدها بچه که مُف سبز از بینی‌شان آویخته، با چشمان نافذ، مزاحم و بیمارگون به حال خود رها شده‌اند. خیلی‌هایشان هنوز راه نیفتاده‌اند و همه در سکوت، گرم ریسیدن طناب محکمی هستند که به‌زودی روزی آخرین امید‌رهای کشورشان را با آن به دار می‌کشند (خضراء، ۱۳۹۴: ۹۸).

## ۵.۲. جامعه‌نگار

همان‌گونه که دیدیم، جامعه‌نگار گفتمان‌های اجتماعی را هدایت می‌کند و به‌نوعی نیروی محرکه متن است. از طرفی، در تعریف کلود دوشه درباره جامعه‌نگار چند نکته کلیدی به چشم می‌خورد؛ «مجموعه‌ای مبهم، ناپایدار و متناقض...»؛ اما چرا مبهم؟ در پاسخ باید گفت: زیرا هسته‌ای که جامعه‌نگار در اطراف آن تعریف می‌شود، جایگاه ثابتی ندارد و گفتمان خاصی است که خود را از دیدگاه‌های مختلف و در شرایط مختلف نشان می‌دهد. از طرفی چرا ناپایدار؟ باید گفت: زیرا می‌تواند از طریق ذهنیت شخصیت‌های درگیر رمان بین قطب‌های متقابل در نوسان باشد و چرا متناقض؟ زیرا به گفته دوشه، جامعه‌نگار یکپارچه نیست و ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها را در بر می‌گیرد.

اینک با تعریفی که دوشه از جامعه‌نگار ارائه داده، باید ببینیم جامعه‌نگار را در پرستوهای کابل چه تشخیص می‌دهیم و این انتخاب بنابه چه دلایلی است. در اینجا افراط‌گرایی و خشونت را به‌عنوان جامعه‌نگار در نظر می‌گیریم؛ زیرا افراط‌گرایی و خشونت هستند که زیربنای اثر را ساخته و کلیه گفتمان‌های آن را هدایت می‌کنند؛ برای مثال در شروع داستان، راوی در توصیف صحنه مجازات زنی خطاکار، به خشونت اعمال شده از سوی جامعه طالبانی نسبت به محکوم اشاره دارد، هجوم و اشتیاق مردم برای سنگسار زن و همچنین تقلای زن گناهکار برای نجات از خشم مردم، صحنه‌ای خشونت‌آمیز را به نمایش می‌گذارد: «چشمشان در حلقه می‌چرخد، آب از لب و لوجه‌شان سرازیر می‌شود، خشمشان دوجندان می‌شود، انگار می‌کوشند قربانی را به هوش بیاورند تا شکنجه‌اش را طولانی‌تر کنند (خضراء، ۱۳۹۴: ۲۷).

همین افراط‌گرایی است که محسن را وادار می‌کند تا به‌رغم تردید به جمعیت ملحق شود و حتی سه تکه سنگ به هدف پرتاب کند و با اصابت سنگ سوم به چهره زن احساس خوشحالی کند. او تا پیش از این مراسم از «اعدام در ملاعام متنفر بوده ... اولین باری که مردن کسی را دید ... بارها از خواب می‌پرید و مثل آدم‌های

جنزده فریاد می‌کشید» (خضراء، ۱۳۹۴: ۲۱). یاسمینا خضراء در این تغییر رفتار محسن رحمت به ما نشان می‌دهد که در جامعه‌ای که در آن دیدن هرروزه مراسم مجازات به عادت منجر می‌شود، خشونت جزئی از رفتار و زندگی مردم می‌گردد: «اعدام‌ها به صحنه‌هایی روزمره از زندگی عادی مردم بدل شده‌اند؛ حالا قربانیان مجازات را دسته‌جمعی می‌کشند و محسن کم‌کم دیگر کابوس نمی‌بیند» (خضراء، ۱۳۹۴: ۲۲).

البته قضیه به اینجا ختم نمی‌شود شرکت در مراسم سنگسار، زمینه‌درگیر شدن محسن در بازی پیچیده‌تری است؛ پس از بازگشت از گردش نیمه‌کاره و برخورد توهین‌آمیز طالبان با آنها، زنی را به مدت ده روز با محسن قهر می‌کند و روی خود را از محسن می‌پوشاند؛ رفتار زنی را در واقعیت واکنشی افراطی است که در نهایت زمینه‌ساز بروز خشونت کلامی و رفتاری بین آنها می‌شود. وقتی زنی محسن را تهدید به طلاق می‌کند، محسن در حرکتی غیرمنتظره و خشونت‌بار برقع از صورت زنی می‌کشد. اعتراض محسن به این وضعیت منجر به خشونت‌بارترین صحنه‌درگیری در پرستوهای کابل می‌شود؛ محسن که از لحظه‌آشنایی با زنی تاکنون با صدای بلند با او حرف نزده، آن‌قدر عصبانی است که:

دیوانه‌وار به او چنگ می‌زند و لباس‌هایش را پاره می‌کند ... زنی را شانه‌ها، بازو و سینه او را گاز می‌گیرد؛ اما باز نمی‌تواند منصرفش کند ... وحشیانه به صورتش چنگ می‌زند ... محسن بهت‌زده از زخمی شدن، یکی از دست‌هایش با خشم روی صورت زنی فرود می‌آید. زنی بر اثر این ضربه نیرومند فرومی‌افتد (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۵۱).

بروز خشونت در مورد عتیق که از افراد طالبان است، به آرامی ولی با شدت و ضعف صورت می‌گیرد. شک و تردید نسبت به وعده‌های طالبان، زندان‌بانی از زنان و مردانی که هر روز شاهد مراسم اعدام آنهاست و زندگی با همسر بیمارش او را مستأصل کرده، به هر دری می‌زند تا خود را نجات دهد. روزی که در مقابل اصرار مسرت برای فراری دادن زنی و رفتن با او عصبانی می‌شود؛ «گلوی مسرت را می‌گیرد و او را به دیوار می‌چسباند عوعو نکن پیر سگ، دیگر حوصله شنیدن صدایت را ندارم و همین‌طور بوی نحس تنت را» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۸۲).

در این اثر دوستی هم بوی افراطی‌گری و خشونت می‌دهد؛ نازش دوست عتیق که قبلاً مفتی کابل بوده و حتی پسرانش را در جنگ‌های افغانستان از دست داده، به او اعتراف می‌کند که می‌خواهد بگذارد و از کابل فرار کند: «خودم را می‌اندازم توی آب. دیگر بر نمی‌گردم کابل. این شهر نفرین شده است. هیچ کس اینجا درامان نیست» (خضراء، ۱۳۹۴: ۸۳). عتیق با خونسردی و کمی بی‌رحمی به پیرمرد می‌گوید که همیشه از

رفتن حرف می‌زنی و نمی‌روی و هرچه نازش توجیه می‌کند که علت نرفتنش از کابل به علت بیماری بوده، می‌گوید «هیچ وقت نمی‌روی. تو را مثل یک درخت توی این محله کاشته‌اند؛ ... آدم‌هایی مثل تودل و جرئت ندارند جلوتر از دماغ خود را ببینند» (خضراء، ۱۳۹۴: ۸۴). در واقع پیداست که عتیق می‌خواهد مخالف‌خوانی کند و هدفش از این حرف‌ها تحریک پیرمرد است؛ انگار مایوس کردن آن بینوا برای انتقام‌جویی از سرخوردگی خودش است. حرف‌های عتیق پیرمرد را آشفته و تشویق به رفتن می‌کند. کمی بعد می‌شنود که نازش به کوه و کمر زده و یک هفته‌ای است کسی از او خبر ندارد.

عتیق در آخرین اقدام، پس از گم کردن زنی را در ازدحام محل برگزاری اعدام، در حالی که دیوانه‌وار نام زنی را فریاد می‌زند، به سوی زن‌ها می‌دود و برقع از چهره آنها می‌کشد. در نهایت، مایوس از یافتن زنی را زیر مشت و لگد و ناسزای مردم جان می‌دهد.

درواقع در پرستوهای کابل چه زن فداکاری باشی و چه بانوی تحصیل کرده و چه سرباز طالبان هرگز از ارتکاب خشونت درامان نیستی. اولین جمله داستان با عتیق شروع می‌شود «عتیق شوکت شلاقش را تاب می‌دهد ... ضربات وحشیانه‌ای که می‌زند، هدف معینی ندارد» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۷) و با عتیق نیز پایان می‌پذیرد؛ عتیقی که بدون شلاق و دستار زیر مشت و لگد مردم و اهانت کودکان کوچک و خیابان قرار گرفته است: «عتیق احساس گنگی دارد ... هزاران کفش ژنده لگدمالش می‌کنند، هزاران ضربه چماق می‌خورد، هزاران شلاق نصیبش می‌شود ... لابه‌کنان از نیاکانش می‌خواهد که خوابش مثل اسرار شب بی‌انتهای باشد» (خضراء، ۱۳۹۴: ۲۲۰).

درواقع، عتیق در ابتدای این اثر، همان مردم افغانستان در ابتدای حکومت طالبان است؛ مردمی که به واسطه خستگی و آسیب جدی از نه سال جنگ فرسایشی با نیروهای شوروی و نیز ناآشنا بودن با ماهیت واقعی این گروه افراط‌گرا فریب آنها را خورده و به راحتی تسلیم نظامیان طالبان شدند. عتیق انتهای داستان هم مردم دل‌زده زخمی و آسیب‌دیده جسمی و روحی از حکومت این گروه افراطی است که تبعات چنین حکومتی تا سال‌ها بر جان و روح آنها باقی خواهد ماند.

در راستای تحلیل جامعه‌نگار پرستوهای کابل، مختصات اثر در صورتی بهتر نمایان می‌شود که معنای کلمات را با توجه به شرایط تاریخی و اجتماعی که متن از آن متولد شده است، در نظر بگیریم. بنابراین همان‌طور که قبلاً گفتیم زمان و مکان پرستوهای کابل گرچه دقیقاً توسط راوی ذکر نشده؛ ولی بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ است؛ یعنی سال‌های اشغال افغانستان توسط طالبان. برای اینکه بیشتر با فضای این دوران آشنا شویم، بهتر است حدود دو دهه به عقب برگردیم.

## ۶.۲. مختصات تاریخی-اجتماعی

در زمستان سال ۱۹۷۹ نیروهای شوروی سابق برای حمایت از دولت کمونیستی افغانستان وارد این کشور شدند. در مقابل، نیروهای مجاهدین افغان در مقابل این تجاوز شروع به مبارزه کردند. این درگیری مقدمه جنگی شد که تا سال ۱۹۸۹ به طول کشید و در نهایت منجر به خروج نیروهای ارتش شوروی از افغانستان شد. جنگی که حدود یک میلیون کشته و حدود پنج میلیون آواره و زخمی بر جا گذاشت.

گروه‌های مجاهدین؛ از جمله طالبان که علیه دولت افغانستان می‌جنگیدند، مورد پشتیبانی سیاسی از منابع مختلف از جمله آمریکا بودند و در مقابل دولت دست‌نشانده افغانستان مورد پشتیبانی شوروی قرار گرفته بود. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و خروج نیروهای آن کشور از خاک افغانستان، افغانستان درگیر جنگ داخلی تمام‌عیار شد.

در این میان، طالبان که عمدتاً از طلاب پشتون بودند و تحت تعلیم گروه‌های مذهبی تحت حمایت عربستان قرار گرفته بودند، در اوج جنگ‌های داخلی افغانستان به سمت کابل حرکت کرده، به سرعت ولایات افغانستان را با خون‌ریزی فراوان به تصرف خود درآوردند. طالبان تا قبل از حمله آمریکا و متحدانش به افغانستان بر این کشور حکومت کردند.

طالبان با توجه به پیشینه آموزشی خود خوانشی بدوی از دین داشتند. آنها با دیدگاهی بسته و با بازگشت به نگرش‌های مذهبی، تهدید و انزوای بین‌المللی را متوجه خود کردند. این آموزه‌ها و عقاید به‌ویژه درباره زنان، آنها را از سایر گروه‌های متحجر متمایز تر می‌کرد. در زمان حکومت طالبان زنان حق خروج از خانه بدون همراهی یکی از محارمشان را نداشتند. این قضیه شامل حال زنان تحصیل کرده نیز می‌شده؛ به نحوی که همه زنان افغان در آن زمان خانه‌نشین شدند. دانشگاه‌رفتن مختص مردان شد و همه دختران از نه سال به بالا از رفتن به مدرسه محروم شدند. نحوه برخورد طالبان با زنان باعث بروز خشونت نه تنها در اجتماع؛ بلکه حتی در خانواده نسبت به زنان شد؛ به نحوی که اکنون که سال‌ها از سقوط حکومت آنها در افغانستان می‌گذرد، عوارض و تبعات منفی آن هنوز دامنگیر جامعه افغانستان است.

روش طالبان درباره مردان نیز البته سخت‌گیرانه؛ ولی در حد زنان نبود؛ برای مثال مردان باید موهای سر خود را می‌تراشیدند و ریش خود را بلند می‌گذاشتند. طالبان برای ادای نماز مردم را به زور از خیابان به مسجد می‌کشاندند. حکومت طالبان با رادیو، تلویزیون، موسیقی و نیز انجام هرگونه ورزش به جز کریکت مخالف هستند.

همان‌طور که می‌بینیم خشونت در طالبان زائیده تفکر افراط‌گرایی آنهاست، در تفکر طالبان خنده و هرگونه شادی در خیابان قدغن است و مرتکبان همان‌جا با چماق و یا شلاق مجازات می‌شوند. رفتارهای افراطی طالبان شرایط حزن‌انگیز زندگی در اجتماع افغانستان را به‌خوبی نشان می‌دهد.

در راستای تحلیل «جامعه‌نگار افراط‌گرایی و خشونت»، علاوه‌بر فضا، باید به بررسی نقش زمان نیز پردازیم. به‌این‌ترتیب، باید به این حقیقت اشاره کنیم که زمان، مفهومی بنیادی است که در آن اتفاقات متن رخ می‌دهد. از این‌رو از دو بعد زمان را مورد بررسی قرار می‌دهیم: زمان تقویمی و زمان آب‌وهوایی.

## ۷.۲. مختصات زمانی

در باره زمان تقویمی، گرچه دقیقاً به زمان وقوع داستان اشاره نمی‌شود؛ ولی با توجه به زمان حکومت طالبان بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ است. همان‌طور که می‌بینیم، زمان در پرستوهای کابل به‌سرعت می‌گذرد. از این زاویه دید یاسمینا خضراء درصدد است تا نشان دهد وقایع داستان و گذر زمان در افغانستان همه را به کام مرگ و نیستی سوق می‌دهد و به همین علت مدت زمان داستان حدود بیست روز به طول می‌انجامد؛ از زمانی که محسن در مراسم سنگسار در میدان بزرگ شهر شرکت می‌کند و سپس آن را برای همسرش بازگو می‌کند، زنیرا برآشفته می‌شود و این عمل را نمی‌پذیرد؛ ولی فردای آن روز او را می‌بخشد، محسن خوشحال از کوتاه آمدن زنیرا او را به گردش در شهر دعوت می‌کند، پس از اهانت به هردوی آنها در خیابان، زنیرا تا ده روز قهر می‌کند و سپس طی درگیری خشونت‌بار، محسن ناخواسته کشته می‌شود. زنیرا همان روز به زندان می‌افتد و سپس برای اجرای یک برنامه اعدام جمعی یک هفته در زندان می‌ماند. روز مراسم اعدام، مسرت جای خود را با زنیرا عوض می‌کند و به جای او مجازات می‌شود. چند روز پس از اعدام مسرت و گم‌شدن زنیرا، عتیق در زیر مشت و لگد مردم جان می‌دهد.

قضیه دیگر، همزمانی رویدادهاست: عتیق و محسن بارها با یکدیگر رودررو می‌شوند بدون آنکه از تلاقی سرنوشت‌شان با یکدیگر مطلع باشند. زمانی که عتیق نزد دوستش میرزا شاه می‌رود و اعتراف می‌کند که بیماری همسرش کلافه‌اش کرده است، مرد جوانی که برای خرید وارد مغازه می‌شود، محسن است که با اعتراض میرزاشاه مغازه را دست‌خالی ترک می‌کند: «محسن رحمت متوجه می‌شود که هردو شلاق به دست آماده‌اند که آن را به صورتش بکوبند. عقب می‌رود و با چرندیاتی عذرخواهی می‌کند و بعد می‌رود» (خضراء، ۱۳۹۴: ۴۲). حتی روزی که محسن و زنیرا برای گردش بیرون می‌روند، طعنه عتیق به محسن در سر چهارراه و عدم تعادل محسن باعث خنده آن دو می‌شود که درنهایت باعث مداخله سرباز طالبان و اهانت به آنها



می‌شود: «عتیق شلاقش را درمی‌آورد، مرد را که می‌کوشد خود را سرپا نگه دارد، پس می‌زند و شتابان ناپدید می‌شود ... محسن رحمت که خاک را از تنش می‌تکاند، غر می‌زند: لات بی‌سروپا» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۰۶).

در جامعه‌نگار باید به زمان آب‌وهوایی اثر نیز اشاره کنیم. این زمان همان‌گونه که از نام آن مشخص است با مجموعه شرایط جوی یک منطقه در ارتباط است. درباره پرستوهای کابل باید به این نکته اشاره کنیم که در داستان اشاره زیادی به آب‌وهوای کابل نشده است؛ البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که آب‌وهوای کابل با توجه به موقعیت جغرافیایی آن که در آسیای مرکزی قرار دارد، در زمستان سرد و در تابستان گرم و خشک است. با توجه به وقایع، داستان در فصل تابستان آغاز شده و در تابستان نیز خاتمه پیدا کرده است. از این رو، به نظر می‌رسد خضراء سعی دارد در متن رمان از گرمای هوا به عنوان عاملی قوی در نشان دادن فضای طاقت‌فرسای داستانش استفاده کند؛ برای مثال در ابتدای داستان که عتیق عجله دارد برای مراسم اعدام وارد میدان شهر شود؛ ولی با مانع جمعیت روبه‌روست، برای نشان دادن کلافگی او علاوه بر بوی تعفن، اشاره به گرمای کلافه‌کننده محیط می‌کند: «هجوم باربران و بوی مواد فاسد، فضا را از تعفن زنده‌ای می‌آکند و تراکم بی‌امان گرما گردشگاه‌ها را خفقان‌آور می‌کند» (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۷). یا زمانی که عتیق برای ادای نماز مغرب به مسجد می‌رود، در آن هنگام طبیعتاً باید مقداری از گرمای هوا کاسته شده باشد، درحالی‌که راوی هوا را چنین توصیف کرده:

پیرمردهای گرماده ... باز می‌دانند که شب هم مثل روز گرم و عذاب‌آور است. کابل درون اتاق وسیع دم‌کرده‌ای گیر افتاده در حال خفقان است. بادی که گهگاه می‌وزد نه تنها هوا را تازه نمی‌کند؛ بلکه خاکی را با خود می‌آورد که چشم را می‌گزد و گلو را می‌سوزاند (خضراء، ۱۳۹۴: ۵۵).

یکی از بهترین توصیف‌ها درباره گرمای هوا زمانی است که پاسبان طالبان، محسن را به زور راهی مسجد می‌کند تا به موعظه گوش کند و زنیرا را در خیابان زیر گرمای تابستان نگه می‌دارد تا همسرش برگردد:

گویا حدود ساعت ده است و دیگر خورشید دست‌بردار نیست. هوا از غبار سنگین است. زنیرا که زیر برقع مومیایی شده، در حال خفقان است. خشم بر دلش گره می‌زند و راه گلویش را می‌بندد. هوس دیوانه‌واری دارد که پارچه را از سرش پس بزند تا قدری هوای تازه بخورد و همین کلافه‌ترش می‌کند؛ اما حتی جرئت نمی‌کند زیر برقع، عرق از صورت پاک کند. مثل دیوانه‌ای کت بسته، در جایی که هست می‌ماند (خضراء، ۱۳۹۴: ۱۱۱).

اساساً در پرستوهای کابل همواره سخن از گرمای سوزان است و گویا آب‌وهوا هم دست‌به‌دست سایر عوامل داده تا جهنم سوزان کابل را به نهایت واقعی توصیف کند.

### ۳. نتیجه‌گیری

در پایان بررسی جامعه‌نگار باید به این مطلب اشاره داشت که پرستوهای کابل سرشار از ارجاعات اجتماعی است؛ به این معنا که از یک سو نشان می‌دهد که چگونه افراط‌گرایی و ثمره آن؛ یعنی خشونت می‌تواند قوانینش را به زندگی انسان‌ها تحمیل کند و از سوی دیگر، آنها را به کام نابودی بفرستد. در این راستا تحلیل گفتمان‌های اجتماعی پرستوهای کابل، مؤلفه‌های جامعه‌ای را ترسیم می‌کند که جامعه متن از آنها الهام گرفته است. جامعه متن به وضوح و بدون هیچ‌گونه حجابی جامعه افغانستان در حکومت طالبان را نشان می‌دهد که با نگاه تیزبین نویسنده‌ای ترسیم شده که گرچه هیچ‌گاه به افغانستان سفر نکرده؛ ولی با ظرافت تمام وقایع آن را ترسیم کرده است. گفتمان‌های خانواده، زن، فقر و ویرانی که کاملاً درون متن تنیده‌اند، بیانگر واقعیت تلخ موجود در دوران طالبان است. درباره جامعه‌نگار «افراط‌گری و خشونت» گرچه گفته می‌شود که جامعه‌نگار پا به قلمرو اسرار و نگفته‌های متن می‌گذارد و به یک معنا از ناگفته‌های آن رمزگشایی می‌کند؛ ولی در واقع یاسمینا خضراء مانند یک مستندنگار، ترس‌ها و ناکامی‌های موجود در جامعه افغانستان را به‌گونه‌ای ترسیم کرده که نیازی به رمزگشایی ندارد. همه‌چیز واضح و بی‌پرده گفته شده است. در نهایت، می‌توانیم بر این مطلب تأکید کنیم که خوانش جامعه‌شناختی طرحی زنده و پویا از متن ارائه می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که پرستوهای کابل به دنبال خوانش جامعه‌شناختی که از آن ارائه شد، به گفته داچن نویسنده پسر چین، چشم‌اندازی زیبا و درعین حال اندوهناک را از مردمی ترسیم می‌کند در گیرودار زندگی پرآشوب که در سرزمینی از یادرفته می‌زیند و بر محنت‌های خود سوگواری می‌کنند.

### منابع

- آذری ازغندی، جمشید؛ فارسیان، محمدرضا و هادی تقی، فرزانه. (۱۳۹۴). خوانش جامعه‌شناختی مرگ قسطی لویی فردینان سلین. پژوهش‌های ادب و زبان فرانسه، ۱(۳)، صص ۱۴۴-۱۱۹.
- حاجلی، علی. (۱۳۹۴). فوکو، گفتمان، تحلیل گفتمان. انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۱۲(۴۲)، صص ۶۸۷-۶۶۳.
- خضراء، یاسمینا. (۱۳۹۴). پرستوهای کابل، ترجمه مهدی غبرایی، تهران: نقش و نگار.
- دوونینو، ژان. (۱۳۷۹). جامعه‌شناسی هنر. ترجمه مهدی سبحانی. تهران: مرکز.

زیمّا، پی‌یرو. (۱۳۷۷). روش‌های تجربی و دیالکتیکی در جامعه‌شناسی ادبیات. ترجمه محمدجعفر پوینده. تهران: نقش جهان.

- عسکری حسنکلو، عسکر. (۱۳۸۶). سیر نظریه‌های جامعه‌شناختی ادبیات. ادب‌پژوهی، ۱(۴)، صص ۶۳-۳۳.
- Ammosy, R. (2005). Entretien avec Claude Duchet. *Littérature*. 35 (140), pp. 125-132.
- Angenot, M. (1989): *Un état du discours social*. Éditions Balzac, coll. Montréal: Univers du discours.
- Angenot, M., & Cros, E. (1993). *Teoría Literaria*, Siglo XXI.
- Duchet, C. (1971). Pour une socio-critique ou variation sur un incipit. *Littérature*. 1 (1), pp. 5-14.
- Duchet, C. (1979). *Sociocritique*. Paris: Nathan
- Duchet, C. Consulté Le 06 /05/2020. Inventer le sociogramme. [http://WWW.sociocritique.com/fr/méthod/sc\\_methde4-p.htm](http://WWW.sociocritique.com/fr/méthod/sc_methde4-p.htm).
- Khadra, Y. (2002). *Les Hirondelles de Kaboul*, Paris : Julliard.
- Popovic, P. (1994). L'intervention Du Texte: Éléments Pour une Lecture Sociocritique De "Ça" de Tristan Corbière. *Québec Français*, hiver 1994 , (92). Pp. 84-91
- Tournier, I. (1993). Le sociogramme du hasard chez Balzac, in *Discours social*, 5 (1-2), pp. 49-73.
- Zima, P. (2009). *Manuel de la sociocritique*, Paris: L' Harmattan.